

فصلنامه علمی مطالعات الگوی پیشرفت اسلامی ایرانی / سال نهم
شماره ۱ (پیاپی ۱۷) بهار ۱۴۰۰ صص ۱۴۹-۱۷۲
عارفان مسلمان، علم ستیز یا الگوسازان تمدنی در عرصه دانش و
معنویت

DOR: 20.1001.1.23295599.1400.9.1.6.3

نوع مقاله: پژوهشی

محمد نصیری^۱

رمضان رضایی^۲

باقر مختاری^۳

سیدمحمدرضا موسوی فراز^۴

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۵/۹

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۷/۲۳

چکیده

نگارش ردیه برضد عارفان مسلمان از گذشته‌های دور جریان داشته است. اتهام مخالفت عارفان با شریعت، عقل‌گریزی و علم‌ستیزی آنان از آن جمله است. بر اساس دو محور اخیر به‌ویژه محور سوم - علم‌ستیزی که مسئله این پژوهش است، عارفان مسلمان، عامل رکود و بلکه انحطاط تمدن اسلامی قلمداد شده‌اند. این پژوهش می‌کوشد از خلال گزاره‌های تاریخی، با روش توصیفی تحلیلی از خلال منابع و میراث مکتوب عارفان، حقیقت امر را تبیین و مورد بازریابی قرار دهد. مروری بر گزارش‌های دقیق تاریخی معطوف به مسئله پژوهش، از یک سو، نشان از خدمات ارزنده این جریان در سه ساحت دانشمندان و مؤلفین، رویکردهای علمی اخلاقی و درنهایت کارکردهای علمی تمدنی آن دارد، حقیقتی که نه فقط در حلقه‌های خرد و کلان آموزشی خانقاه‌ها، بلکه در نهان بی‌نهایت طلب عارفان بلندآوازه در گستره تاریخ عرفان اسلامی متجلی شده و میراثی فاخر را به ودیعت نهاده است. چنان‌که ویژگی قرین‌بودن دانش در عرفان با اخلاق و علم با معنویت، ضمن مانا کردن کارنامه علمی عارفان از سوی دیگر، الگوی دانش در طراز تمدن اسلامی را به ظهور رسانده است.

کلیدواژه: عرفان، تصوف، معنویت اسلامی، علم، دانش، تمدن اسلامی

۱ عضو هیأت علمی دانشکده معارف و اندیشه اسلامی، دانشگاه تهران. nasiri.m@ut.ac.ir

۲ عضو هیأت علمی دانشکده معارف و اندیشه اسلامی، دانشگاه تهران. rezayi@ut.ac.ir

۳ دانشجوی دکتری رشته مدرسی معارف، گرایش تاریخ تمدن اسلامی، دانشکده معارف و اندیشه دانشگاه تهران.

bagher.mokhtri@ut.ac.ir

۴ عضو هیأت علمی دانشکده معارف و اندیشه اسلامی، دانشگاه تهران. s.m.mosavi@ut.ac.ir

مقدمه و بیان مسأله

به یقین قرون ۴ و ۵ هجری قمری، دوره طلایی تمدن اسلامی بوده است. در تاریخ هر تمدنی دانش و شکوفایی آن در ابعادی چند، یکی از نشانه‌های آشکار شکل‌گیری آن تمدن است. در تاریخ تمدن اسلامی نیز یکی از ارکان اصلی و دلایل موفقیت چشمگیر آن به‌ویژه در قرون ابتدایی تا میانه، توجه به مسئله دانش و نهضت علمی جهان اسلام قلمداد شده است. امروزه نیز اهمیت علم در گسترش، تعالی و پیشرفت جامعه و به‌ویژه در نگاه به آینده و نیل به تمدن نوین اسلامی به‌عنوان هدف غایی انقلاب اسلامی برکسی پوشیده نیست.

در تاریخ تمدن اسلامی از قرن دوم به بعد شاهد شکل‌گیری جریانی به عنوان پرچمدار معنویت و اخلاق و مدارای اسلامی هستیم، که ابتدا در قالب عنوان زهاد و عرفا و در ادامه به عنوان صوفیان شناخته می‌شوند. این افراد رفته رفته و در قرن‌های بعد به تعدادشان افزوده شد، و هم در ارائه نظام‌مند معارف معنوی در قالب عرفان نظری و عرفان عملی و هم در ایجاد تشکلهای منسجم اجتماعی موفقیت‌هایی داشتند و همواره در طول تاریخ تمدن اسلامی به عنوان جریانی اثرگذار مطرح بودند. البته شایان ذکر است؛ اقبال عمومی و گسترده‌گی این جریان سبب پیدایش و انشعاق‌های متعددی در درون جریان عرفان و تصوف اسلامی شد که تفاوت‌هایی در مسائل و مبانی نظری و یا سبک و سلوک عملی داشته‌اند و در برخی موارد نیز برخی از منسوبین به این جریان دچار انحرافات نیز شدند. با توجه به آنچه ذکر شد، مسأله این است که آیا عارفان مسلمان به عنوان یک جریان دانشی معنویت‌جو در ادوار تمدن اسلامی، دستاوردی برای ارائه داشته و قابلیت الگوسازی دارد یا خیر؟ به عبارتی، سازگاری پیشرفت و توسعه دانش و حرکت علمی با اخلاق و معنویت اسلامی که در قالب عرفان اسلامی و در تراث عارفان و صوفیان مسلمان تجلی کرده، آیا نمونه‌ای موفق بوده یا تنها به انزوای فردی و اجتماعی و رکود انجامیده است؟ اهمیت این پرسش در وجود ذهنیت منفی جامعه نخبگانی نسبت به جریانهای معنویت‌گرا و اتهام علم و خردگریزی و حتی علم‌ستیزی به آن‌ها بیش از پیش آشکار می‌شود.

اتهامی که از گذشته تا امروز و به شکل‌های مختلف مطرح بوده است، از متقدمین عرفان‌ستیز، مانند «ابن جوزی» نویسنده «تلبیس ابلیس» و تعداد زیادی از ردیه‌نویسان، به‌ویژه

در عصر صفویه و قاجار تا برخی متجددین و روشنفکران معاصر، مانند «احمد کسروی» و «سیدجواد طباطبایی» و حتی برخی بزرگان و مراجع جریان معنویت‌گرا - که به‌عنوان عرفا و صوفیه شناخته می‌شوند- را ذاتاً علم‌ستیز و مدرسه‌گریز دانسته و در نگاه تاریخی نیز قدرت گرفتن و رواج این تفکر در جوامع اسلامی را در هر عصر مساوی با افول و رکود علم و دانش و در نتیجه افول تمدنی در آن دوره می‌دانند (کسروی، ۱۳۴۸: ۲۴، طباطبائی، ۱۳۸۹: ۱۴۸، مکارم شیرازی، ۱۳۸۱: ۱۳۲).

این منتقدان معتقدند؛ رویکرد علم‌ستیزانه مدعیان عرفان و تصوف، به‌ویژه در دوران اوج و رواج آن بعد از حمله مغول باعث شد که تمدن اسلامی در این دوره هیچ پیشرفت علمی و اجتماعی نداشته باشد (طباطبائی، ۱۳۹۸: ۱۴۸). استناد به آثار و نوشته‌های برخی بزرگان عرفان و تصوف و ارائه شواهد متعددی بر نهدی از علم‌آموزی (غنی، ۱۳۸۹: ۵۰۸، عطار ۱۴۳۰: ۱۰۸/۱ و ۲۶۰/۱، میهنی، ۲۰۰۷: ۳۲)، دوری از مدرسه و کتاب خواندن و نوشتن (فیاض و همکاران، ۱۳۷۸، ۳۰۳)، تعطیلی و تقدم معرفت شهودی و عدم حجیت عقل (مکارم شیرازی، ۱۳۸۱: ۱۲۴) و حتی تحلیلی بر خاستگاه علم‌گریزانه عرفان و تصوف (کسروی، و رجواندبنیاد، سال: ۱۳۴۸، ۲۳-۲۴)، نمونه‌هایی از علل نقد آن‌ها به معنویت‌گرایی اسلامی و عارفان مسلمان است. گرچه در میان جریان گسترده عرفان و تصوف وجود نحله‌ها و گروه‌های عقل‌گریز و خردستیز و یا افرادی که بر اثر سوءفهم، سوءبرداشت و یا سوءاستفاده از برخی مفاهیم یا معارف عرفانی و صوفیانه با طرح نظر و یا در مقام عمل به ستیز و دوری از علم و دانش پرداختند، ولی به نظر می‌رسد؛ نگاه منتقدان که به‌این بهانه و به‌طور کلی عرفان را تمدن‌ستیز دانسته‌اند، لاقط دقیق نیست و یا حداقل قابل تعمیم به تمام افراد و منسوبین به جریان عرفان و تصوف اسلامی نیست.

بر این اساس ضرورت دارد، جنبه‌های مختلف این مسئله مورد کنکاش و بازبینی قرار گرفته و قضاوت واقع‌بینانه‌ای در خصوص نسبت عرفان و متصوفه با علم و دانش صورت گیرد، چراکه فقدان تجربه مفید از همزمانی علم و معنویت آن هم در حرکتی تمدنی به نام عرفان اسلامی و تخطئه آن، نه تنها منجر به عدم‌استفاده از بیم‌ها، امیدها، خطرات و تحریفاتی است که در آینده

امکان وقوع داشته، بلکه ترسیم الگوی پیشرفت تمدنی مبتنی بر علم و معنویت اسلامی را به‌عنوان جریانی پویا نشان خواهد داد.

اهداف و پرسش‌های پژوهش

- هدف این نوشتار، ارائه الگو در نقش دانشی و پیشرفت تمدنی، از یک جریان متهم به علم-ستیزی و تمدن‌سوزی، بر اساس قضاوتی واقع‌بینانه است. چنان‌که باز کردن افق جدیدی در موضوع عرفان و طبقه‌بندی کارکردهای علمی عارفان مسلمان از دیگر اهداف است، امری که افزون بر رد اتهام مذکور، منجر به استخراج الگویی در برنامه‌ریزی‌های آینده و حرکت به سوی تمدن نوین اسلامی تواند بود. پژوهش پیش‌رو می‌کوشد تا به این پرسش‌ها پاسخ دهد:
- آیا جریان عظیم عرفان اسلامی و در نتیجه عارفان مسلمان علم‌ستیز بوده‌اند و آیا نظریه علم‌ستیزی صوفیه و عرفا از اتقان لازم برخوردار است؟
 - آیا عارفان مسلمان سبک خاصی در تعلیم و تربیت داشته‌اند؟
 - الگوی تمدنی و خدمات علمی جریان معنویت‌گرای اسلامی در چه ابعاد یا قالبهایی قابل مطالعه، تبیین و تحلیل است؟

پیشینه پژوهش

در بررسی پیشینه موضوع موردنظر می‌توان به دودسته از آثار و نوشته‌ها دست‌یافت؛ دسته اول آثاری که در مقام نقد عارفان و متصوفه، یکی از آسیب‌های موجود در تصوف و عرفان را عقل‌ستیزی و علم‌گریزی متصوفه و عارفان دانسته‌اند. می‌توان گفت، اکثر ردیه‌های نگاشته‌شده بر تصوف یکی از نقدهای خود را همین مسئله دانسته‌اند، به‌عنوان نمونه کتاب تلبیس ابلیس ابن جوزی، فصلی را به‌همین موضوع اختصاص داده‌است. «صوفیگری» نوشته «احمد کسروی»، «زوال اندیشه سیاسی در ایران» نوشته «سیدجواد طباطبایی»، «در غیاب عقل» نوشته «عبدالحمید ضیایی»، «صوفیگری از نگاه قرآن و حدیث» نوشته «آیت‌الله مکارم شیرازی» از جمله کتاب‌هایی هستند که در نقد تصوف به علم‌ستیزی صوفیه نیز پرداخته‌اند. مقالاتی نیز در این موضوع نگاشته شده که می‌توان به «تقابل و تعارض صوفیگری با توسعه»، نوشته «اکبر کرباسیان»،

مقالات متعددی از «مهدی نصیری» در نشریه «سمات»، «تصوف و جامعه‌شناسی توسعه‌نیافتگی در ایران»، نوشته «ابراهیم فیاض و همکاران» اشاره کرد. این دسته از آثار با اشاره و استناد به برخی از اقوال عرفا و صوفیان در نهمی از تعقل، تعلم و کتابت آن را مانعی در توسعه و تمدن‌سازی می‌دانند.

دسته دوم آثاری که به دفاع از جریان عرفان و تصوف و ابعاد کوشش‌های دانشی عارفان مسلمان پرداخته و ضمن نقد نگاه منتقدان در بیان خدمات عرفا و صوفیه به نقش آنان در علم و دانش نیز اشاره‌ای داشته‌اند، آثار «سیدحسین نصر» به‌ویژه «علم و تمدن در اسلام»، آثار «دکتر عبدالحسین زرین‌کوب» در خصوص عرفان و تصوف به‌ویژه کتاب‌های «جستجو در تصوف ایران» و «ارزش میراث صوفیه» و «تاریخ تصوف علی‌اصغر حلبی» را می‌توان از این جمله دانست. در نگاه این دسته از آثار جریان عرفان اسلامی، خدمات فراوانی در تولید علم و دانش دارد و به هیچ‌وجه نمی‌توان آن را مانعی بر سر علم و توسعه علمی و تمدنی دانست.

وجه تمایز پژوهش پیش‌رو نسبت به آثار قبلی را می‌توان، نگاه تمدنی با رویکرد به شواهد تاریخی و بررسی خدمات متعدد عرفا و صوفیه در عرصه علم و دانش، توجه به ویژگی‌های تعلیم و آموزش در عرفان اسلامی یعنی؛ قرین‌کردن علم و اخلاق، لفظ و معنا و ظاهر و باطن دانست. چنان‌که طبقه‌بندی جدید و رویکرد تحلیلی به مسئله را می‌توان نکته دیگری در تمایز این پژوهش با آثار قبل دانست.

تعریف مفاهیم

از آنجا که این پژوهش بر اساس چارچوب نظری خاصی، سامان نیافته است این رو به تعریف مفاهیم اکتفا می‌شود.

تصوف، صوفیه: در خصوص معنای لغوی و اشتقاق کلمه صوفی و تصوف نظرات متعددی مطرح شده است که نیازی به توضیح و تفسیر آن در این نوشتار نیست (مکی، ۱۴۱۷: ۴/۴۷، سراج طوسی، ۱۴۲۰: ۲۱ - ۲۷، ابونعیم، بی تا: ۵/۱۳۴). با این حال به نظر می‌رسد بتوان با تاکید بر صاف- یصوف، صاف عنی به معنای عدل، رویگردانی را هماهنگ با بسیاری معانی اصطلاحی دانست (ابن منظور، ۱۴۱۴: ذیل صوف). چنان‌که در معنای اصطلاحی عوارف

المعارف پس از ادعای فرا رفتن اقوال مشایخ در تعریف تصوف از هزار، یکی از تعاریف نسبتاً جامع را از «جنید بغدادی» نقل می‌کند که گفت: «تصوف صافی کردن دل است از مراجعت خلقت و مفارقت از اخلاق طبیعت و فرو می‌رانیدن صفات بشریت و دور بودن از دواعی نفسانی و فرود آمدن بر صفات روحانی و بلند شدن به علوم حقیقی و به کار داشتن آنچه اولی‌تر است الی‌الابد و نصیحت کردن جمله امت، وفا به جای آوردن برحقیقت و متابعت پیغمبرکردن در شریعت» (سهروردی، ۱۴۲۰: ۲۳).

عرفان و عارف: عرفان در لغت مصدر و به معنای «شناخت»، مرادف «معرفت» است و در اصطلاح، علمی است که براساس آن حقیقت هستی، با شناخت حضوری و با کشف و شهود قلبی (عرفان نظری) و از طریق سیر و سلوک و تحمل ریاضات و باهدایت معلم این‌علم (عرفان عملی) بر انسان و عارف سالک پدیدار شود. ابن‌سینا آورده است: «المنصرف بفکره الی قدس الجبروت مُستدیماً لشروق نُور الحق فی سیره یخصُّ باسم العارف» (ابن‌سینا، ۱۴۱۳: ۱۵۱). از عبدالرزاق نیز عارف را کسی می‌داند که ذات، صفات، اسماء و افعال‌الاهی را مشاهده کند، پس معرفت، حالی است که از شهود برمی‌آید (کاشانی، ۱۳۸۱: ۸۵).

نکته قابل‌توجه این‌که علی‌رغم تفاوت‌هایی که برخی بین عرفان و تصوف ذکر کرده‌اند، در این نوشتار به تبعیت از بسیاری بزرگان از جمله؛ «ابن عربی»، «ملاصدرا» و «حسن‌زاده آملی»، عرفان و تصوف به یک معنا و مرادف هم به‌کار برده می‌شود (ملاصدرا، ۱۳۹۲: ۳۵۶/۹). و عنوان کلی معنویت‌گرایی اسلامی اراده می‌شود. البته امام خمینی (ره) تصوف را مرتبه بالاتر عرفان می‌داند. به نظر ایشان، صوفی کسی است که علم عرفان را عملی کرده و از مرتبه عقل به مرتبه قلب آورده و در قلب داخل کرده است (امام خمینی، ۱۳۸۱: ۱۵۷/۲).

تمدن اسلامی: تمدن اسلامی، تمدنی دینی است که همه مؤلفه‌های آن بر محور دین اسلام می‌گردد، به دلیل وجود همین پسوند پرمایه، از یک سو قابلیت تحدید زمانی و تعریف معنایی دارد؛ زیرا آغاز و انجامش مشخص است و از سوی دیگر، دارای گستردگی مفهومی و موضوعی بسیاری است که همه پیچیدگی‌ها، ظرایف و جهان‌شمولی دین اسلام را- به عنوان دینی الهی- در خود دارد (جان احمدی، ۱۳۸۶: ۵۱).

الگوسازی تمدنی: الگو در لغت به معنای شکل، نگاره، مدل، نمونه و طرح است. منظور از الگوسازی تمدنی را می‌توان ارائه طرح و نقشه جامع برای رسیدن به تمدن در عرصه‌های مختلف دانست.

روش تحقیق

چنان‌که اشاره شد، روش این پژوهش توصیفی تحلیلی و مبتنی بر متون اصلی عرفان و میراث تاریخی عارفان مسلمان است و کوشش می‌شود با گزارش شواهد و قراین لازم در طبقه‌بندی-ای موضوعی، عناوین و سر فصل مباحث مورد تحلیل و بر مسأله‌های پژوهش تطبیق شود. به بیان دیگر، این پژوهش در سیری منطقی با معرفی عالمان جامع علم و معنویت و، تبیین سبک خاص آموزشی آنان و همچنین بیان عملکرد و دستاوردهای تمدنی جریان عرفان، عارفان مسلمان را الگوسازان تمدنی در عرصه آموزش و پرورش می‌داند.

یافته‌های تحقیق

پس از طرح مباحث اولیه و مقدمات بحث، اینک به مباحث اصلی و محوری پرداخته می‌شود. تلاش بر این است با بررسی شواهد تاریخی، ضمن سنجش کارنامه عرفان و تصوف در زمینه علم و دانش و خدمات تمدنی توانایی این جریان برای ارائه الگویی در زمینه آموزش و پرورش نیز مورد ارزیابی قرار گیرد.

دانشمندان اهل عرفان و نقض علم‌ستیزی عرفان اسلامی

سوال نخست این پژوهش که نیاز به پاسخ‌گویی دارد، این است که نسبت جریان عرفان و تصوف اسلامی با علم و دانش به عنوان یکی از اساسی‌ترین ارکان شکل‌گیری، بقا و پیشرفت یک تمدن چیست، آیا بر اساس داده‌های تاریخی جریان عرفان، همانگونه که ادعا شده است، بیگانه با دانش و یا به عبارتی علم‌ستیز بوده است؟ یکی از شواهد در پاسخ به پرسش نخست و ادعای این تحقیق یعنی نقش تمدنی عارفان مسلمان (نه علم‌ستیزی آنان) را می‌توان، وجود علما و دانشمندانی دانست که علی‌رغم تبحر در رشته‌های مختلف علمی، دل درگرو عرفان و معنویت نیز داشته‌اند. بزرگانی که علاوه بر حضور در کتب تراجم به عنوان عارف و صوفی،

در فهرست آثار و مکتوبات آنان نگاهشده‌هایی ناظر بر معارف عرفانی (چه عرفان نظری و چه عرفان عملی) دیده می‌شود. نکته قابل توجه آنکه؛ این افراد در مقایسه با سایر دانشمندان و یا عرفا مقبولیت بیشتری در نگاه جامعه داشته و همین سبب اثرگذاری و ماندگاری هر چه بیشتر این جریان و آثار آنان شده است. موضوعی که می‌تواند الگویی در سبک و روش کسب علم و تخصص و یا الگویی برای سلوک در مسیر عرفان و معنویت باشد.

روشن است اگر محقق بخواهد حتی به اسم و مشخصات شناسنامه‌ای عالمان این جریان اشاره کند، بسیار طولانی و به تعبیری مثنوی هفتاد من، خواهد شد از این رو در میان انبوه افراد با این ویژگی، تنها به انگشت‌شماری که هر یک به‌نوعی نماینده جمع عظیمی‌اند، به‌عنوان دانشمندان شاخص در عرفان و در تاریخ تمدن اسلامی و با دو ویژگی علم و عمل و معرفت و معنویت، اشاره می‌شود.

تعبیر «رساناس اسلامی» با طلوع دانشمندانی نظیر ابن‌سینا به مفاهیم تمدنی اسلامی راه یافت. شیخ‌الرئیس، ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا (۳۷۰-۴۲۸ق) که نبوغ و تبحر وی در علوم منقول و معقول و آثار متعدد وی در علوم مختلف از طب، ریاضیات و نجوم گرفته تا فلسفه، شعر، موسیقی و زبانشناسی نشان از جامعیت وی در علوم مختلف دارد (نصر، ۱۳۵۲: ۲۶). در کتاب‌هایی چون «منطق‌المشرقیین و الاشارات و التنبیهات» به‌ویژه دو نمط آخر به تبیین مقامات عارفان و دانش معنوی اسلام پرداخته است (ابن‌سینا ۱۳۶۴ و همو ۱۴۱۳). مکاتبات وی با برخی مشایخ صوفیه سبب شده تا از رئیس مکتب مشاء به‌عنوان صوفی تمام-عیار به‌ویژه در آخر عمر یاد شود (نصر، ۱۳۷۷: ۲۹۵). بارانداز پایان عمر ابن‌سینا در درگاه عرفان اسلامی به‌نوعی کرسی‌دار مکتب مشاء را عملاً به لزوم و ضرورت همراهی علم و معنویت کشانده است.

غزالی؛ «ابوحامد بن محمد غزالی طوسی» (۴۵۰ - ۵۵۰ق) دیگر دانشمندی است که جامع فقه و عرفان بوده و نوشته‌های فراوانی به زبان‌های فارسی و عربی در حوزه فلسفه، فقه و عرفان نگاهشده است. «احیاء علوم‌الدین»، «کیمیای سعادت»، «نصیحة الملوک»، «فضائح الباطنیة» از مهم‌ترین آثار اوست. غزالی در تمام این آثار کوشیده است ضمن گسترش مرزهای دانش،

علم و ایمان، حکمت و معنویت را قرین هم گرداند و اصولاً کتاب سترگ «احیای علوم الدین» او به همین منظور نوشته شده است.

از دیگر سرآمدان جریان علمی اسلامی باید به «روزبهان بقلی شیرازی» اشاره داشت. «ابومحمد بن ابی نصر بن روزبهان فسایی شیرازی» (۵۲۲-۶۰۶) در کنار تبحر در عرفان و تصوف اسلامی در سایر علوم به ویژه؛ علوم اسلامی مانند تفسیر، حدیث، فقه، اصول فقه، کلام و فلسفه اسلامی و ادبیات عرب نام آور است. در میان بیش از شصت اثر و نوشته منسوب به روزبهان مکتوباتی در عرفان و تصوف دیده می شود: «الآغانه یا شرح الحُجُبِ وَ الأستار فی مقاماتِ أهل الأنوارِ و الاسرار، الانوار فی کشف الاسرار، بیان المقامات، کشف الاسرار و مکاشفات الانوار، عبهر العاشقین و...». وی آثار متعددی در سایر علوم نیز دارد: «لطائف البیان فی تفسیر القرآن و عرائس البیان» در تفسیر و تأویل مشتمل بر اقوال عرفا و احادیث امامان شیعه، «المکنون فی حقایق الکلم النبویه؛ المفاتیح فی شرح المصابیح». تنوع نگاهش به او در حوزه های مختلف دانش، نشان از سازواری و سازگاری و حتی همگرایی جریان معنویت اسلامی در رشد علمی است (دانش پژوه، ۱۳۴۷).

در این میان، خدمات «سید بن طاووس»، نوری دیگر در تاریخ تمدن اسلامی است. حالات معنوی و گرایش های خاص عرفانی «علی بن موسی بن جعفر بن محمد» مشهور به «سید بن طاووس» (۵۸۹-۶۶۴) در کنار تبحر او در علوم مختلف به ویژه علوم اسلامی از او شخصیتی جامع و الگوساخته است و ده ها کتاب او گواه این امر است. سید در «فلاح السائل» ضمن تصدیق برخی ادعاهای صوفیه در خصوص درک محضر خدای تعالی می نویسد؛ مبدا یک موقع انکار کنید و بگویید این مطالب غیر ممکن و دروغ و کذب است و... نه این طور نیست؛ من خودم این مطالب را چشیده ام (سید بن طاووس، ۱۴۰۶: ۶ و ۱۰۴ - ۱۰۹ و سید بن طاووس، ۱۴۲۱: ۲۵). گو این که ابن طاووس در هیاهوی علم ستایی و پیشرفت های خردگرایی این دوره بیش از دیگران در صدد برآمده است تا بازوی مکمل تمدن یعنی؛ معنویت، اخلاق و تربیت ایمانی را مورد توجه قرار دهد.

از دیگر پرچم داران خرد اسلامی که جنبه فلسفی و سیاسی و حتی کلامی اش بر سایر جنبه های او سایه افکنده، «خواجه نصیرالدین طوسی» (۵۹۷-۶۷۲ق) است. اما این تالو مانع از

درخشش‌های عرفانی او چه در ساحت عرفان نظری و چه در حوزه عرفان عملی نیست. کتاب «آغاز و انجام» خواجه به‌روشنی نشان از دل‌بستگی وی به معارف عرفانی به‌ویژه وحدت‌شخصیه وجود دارد. به‌علاوه وی هم درباره مسئله «اتحاد»، «فنا» و بسیاری مقولات در سلوک با استدلال سخن گفته است (طوسی، ۱۳۵۷: ۹۵ - ۹۶) و هم در دفاع از شطحیاتی نظیر «أنا الحق» حلاج و «سبحانی ما أعظم شأنی» بایزید تمام قد ایستاده و می‌گوید: «به این‌ها ظن نبرید که مطالب ایشان حق است» (طوسی، ۱۳۵۷: ۹۷). نگارش نامه‌های بسیار به «صدرالدین قونوی» و تعبیری که وی در این نامه‌ها درباره قونوی به‌کاربرده (قونوی و طوسی، ۱۴۱۶: ۸۶ - ۹۴)، از دیگر نشانه‌های اهتمام او به عرفان و عرفاست. اهمیاتی که سرانجام آن آمیختن علم و عمل و دانش و معنویت و بروز آن در سایر نگاشته‌های اوست.

اما در میان نام خردمندانی که جامع علوم بودند، قطعاً نام «قطب‌الدین شیرازی» نیز می‌درخشد. قطب‌الدین (۶۳۴-۷۱۰ق) از دانشمندانی است که عنوان طبیب، شاعر، حقوق‌دان و سیاستمدار باعث نشد در ریاضی، فلسفه، حکمت و منطق ورود نکند. اما مهم آنکه در کنار تخصص در علوم مختلف و نگاشتن آثار متعدد، مشربی عرفانی و صوفی‌گرایانه داشت (نصر، ۱۳۸۳: ۳۳۹-۳۳۵). وی در نجوم نیز آثار و نوآوری‌های خاصی دارد. کتاب‌های «نهایة الادراک فی درایة الافلاک» و «التحفة الشاهیه فی علم الهیئة»، تحفة الشاهیه و اختیارات مظفری در این‌زمینه تالیف شده است (قره‌چانلو، ۱۳۸۰: ۸۴ / ۱). نگارش ترجمه فارسی کتاب «اصول اقلیدس» از خواجه نصیر در هندسه و «رسالة فی حرکة الدرجه فی النسبه بین المستوی و المنحنی» نیز نشان از تبحر وی در زمینه ریاضی و هیئت است. هر چند گرایش عرفانی قطب‌الدین و حتی خرقة‌پوشی در سن ده سالگی و ورود رسمی به سلک تصوف (شیرازی، بی‌تا: ۲ / ۲۶۴)، از نظر زمانی مقدم بر تخصص او در سایر رشته‌هاست و از این جهت از دانشمندان پیش‌گفته متمایز است، اما کارنامه او نشان می‌دهد که در هیچ مقطعی از سیر و کوشش علمی‌اش، حقیقت‌دانش یعنی؛ معنویت و ثمره شیرین و ماندگار دانش غافل نبوده است و عدم تنافی معنویت‌گرایی با تحصیل و تحقیق و تفحص در سایر علوم را نشانه رفته است.

شخصیت‌های اشاره‌شده تنی چند از علما و دانشمندانی هستند که در تاریخ تمدن اسلامی، علاوه بر تبحر در علوم مختلف، در عرفان و معنویت نیز تخصص داشته‌اند. مراجعه به کتب

فهرست و تراجم و همچنین طبقات صوفیه، دانشمندان متعددی را با گرایش‌های مختلف به ما معرفی می‌کند. نکته برجسته آنکه این افراد که سرآمد عالمان اعصار تمدن اسلامی هستند و در نگاه‌های معنوی و تمایلات عرفانی آن‌ها هیچ شبهه‌ای نیست، چگونه امکان گفتگو از علم-ستیزی یا خردگریزی آن‌ها میسر است؟ نکته‌ای که به نظر می‌رسد چالشی مهم بر سر راه منتقدان جریان عرفان اسلامی و آشکارا مدعای این پژوهش را به اثبات رساند.

انبوه نگاه‌های عارفان و نقض علم‌ستیزی عرفان اسلامی

یکی دیگر از موضوعاتی که ناظر به پرسش نخست، نظریه علم‌ستیزی عارفان را مخدوش می‌کند، نگاه‌های عارفان و صوفیان در حوزه، مبادی و مبانی عرفان چه در ساحت نظری و چه در ساحت عملی و مبانی سیر سلوک عرفانی و اجتماعی و اخلاقی در شیوه‌ها و اسلوب مختلف است. کتاب عظیم «فصوص الحکم» ابن عربی با بیش از دویست شرح، تحشیه و تعلیقه در عرفان نظری و کتاب فخیم «منازل السائرين» خواجه عبدالله انصاری با بیش از پنجاه شرح و تفسیر در عرفان عملی، مصداق بارز این ادعا و مبین این دسته از کوشش‌های سترگ است. کثرت این سنخ از مکتوبات که در آن‌ها تعریف علم در عرفان، موضوع، مسائل و غایت آن به درستی و دقیق تبیین شده است، به روشنی نظریه‌های ناظر به دوری جریان عرفان و تصوف از مباحث علمی و علم‌ستیزی را مورد تردید قرارداد و گویای دقت نظر عارفان در لزوم توجه به پیامد ایمانی علوم در تمدن اسلامی و گره زدن علم به منبع لایزال عالم مطلق، خداوند متعال است.

سبک آموزشی و تربیتی عارفان مسلمان و ساحت الگویی آن

پرسش دیگری که در زمینه ارتباط جریان عرفان و تصوف با ساحت علم و دانش مطرح می‌شود، این است که آیا جریان عرفان و عارفان مسلمان سبک خاصی در آموزش و پرورش داشته‌اند؟ سبک خاصی که بتواند ضمن متمایز کردن نوع نگاه این جریان به علم و دانش از سایر جریان‌ها، به ارائه الگویی در زمینه آموزش و پرورش بیانجامد؟

- در تحلیل رویکرد تمدنی عارفان و جریان معنویت‌گرای اسلامی یکی از جنبه‌های قابل توجه را می‌توان محتوا و روش عرفا و صوفیه در امر آموزش و خدمت به علم و دانش

به‌عنوان اصلی‌ترین عنصر تمدن اسلامی دانست. شواهد تاریخی از تلاش جریان معنویت اسلامی به‌ویژه بزرگان و شخصیت‌های نامدار آنان در آموزش و تولید علم حکایت می‌کند که از مجموعه آن می‌توان چنین نتیجه گرفت که عرفان و دلدادگی معنوی نه‌تنها چالشی برای پیشرفت علم نبوده و نیست بلکه، موجب شکل‌گیری میراثی مانا برای نسل‌های آینده و مجموعه تمدن اسلامی شده است. نیکلسون می‌گوید: «اغلب صوفیان، هم معلّم بوده‌اند و هم از فدائیان با حرارت، تعلیمات آنان فضیلت و فلسفه بوده است» (نیکلسون، ۱۳۷۵: ۳۶۳). در سیره و سخنان بزرگان عرفان سفارش‌های متعددی در خصوص فراگیری علم دیده می‌شود. به‌عنوان نمونه «هجویری» در «کشف‌المحجوب» فصلی را به بیان اثبات علم می‌پردازد و فراگیری علمی که انسان بدان احتیاج دارد، چه شریعت و چه علمی که عمل به آن درست آید را واجب می‌داند (هجویری، ۱۳۷۵: ۱۷، غزالی، ۱۳۸۳: ۱۱۰، سهروردی، ۱۴۲۷: ۱۸-۱۹، انصاری، ۱۳۸۹: ۴۴، سنایی، ۱۹۶۲: ۳۱۵ و بخاری، ۱۳۶۳: ۶۵۴).

- طبقه‌بندی و اولویت‌بندی در فراگیری علوم، از دیگر خدماتی است که در مباحث عرفا و صوفیه دیده می‌شود. به‌عنوان نمونه سلمی طبقات الصوفیه علوم در ده طبقه تقسیم می‌کند: «اول علم توحید است، دیگر علم فقه و دین است، سه دیگر علم وعظ، چهارم علم تعبیر، پنجم علم طب، ششم علم نجوم، هفتم علم کلام، هشتم علم معاش، نهم علم حکمت، دهم علم حقیقت... اما علم توحید حیات است و علم فقه داروست و علم وعظ غذاست و علم تعبیر ظن است و علم طب حیل است و علم نجوم تجربت است و علم کلام هلاک است و علم معاش شغل عامه خلق است و علم حکمت آینه است و علم حقیقت یافت وجود است» (سلمی، ۱۴۲۴: ۵-۶ و هجویری، ۱۳۷۵: ۱۱). علاوه بر پرداختن به خود علم و طبقه‌بندی و تحلیل، هر آنچه در این آموزش نیاز بود، موردتوجه قرار می‌گرفت نظیر توصیه به سفر جهت کسب دانش و معنویت (سهروردی، ۱۴۲۷: ۲۸، همو، ۱۳۶۳: ۵۴، غزالی، بیتا: ۵۷، غزالی، ۱۳۸۳: ۳۶۰).

- سبک و ویژگی‌های تعلیمی عارفان مسلمان و ابعاد الگویی آن در تمدن‌سازی: اصلی‌ترین محور آموزش عرفا و صوفیه را می‌توان آموزش مبانی عرفان و مبتنی بر سیر و سلوک دانست. حلقه‌های علمی شکل‌گرفته در مراکز اجتماع صوفیه بیشتر به تدریس و

آموزش این نوع از معارف می‌گذشت. از اعتماد به فعالیت‌های سودمند این نوع از آموزش در عرفان همین بس که عارفان برای آموزش سالکان به تبیین و تدریس سرگذشت دیگر صوفیان می‌پرداختند. و این علاوه بر اعتماد به راه‌رفته، نوع جدیدی از تدریس و تدریس و تکیه بر شخصیت‌های فرهیخته و مرشد و شیوخ بود تا سرگذشت پادشاهان و جباران. شکل‌گیری کتاب عظیم طبقات الصوفیه سلمی و نیز تدریس آن در قرون بعدی از سوی خواجه عبدالله انصاری و دیگران یک نمونه است که در خانقاه تدریس می‌شد (کیانی، ۱۳۸۹: ۳۷۷).

اگرچه در ابتدا بیشتر فعالیت علمی خانقاه معطوف به آموزش روش سلوک بود، ولی به‌مرور و به‌ویژه پس از حمله مغول و با ویرانی برخی نظامیه‌ها، انتقال حوزه‌های تدریس به خانقاه‌ها رو به فزونی نهاد (توسلی، ۱۳۷۶: ۱ / ۳۸۰). با توجه به آنچه گفته آمد، چهار ویژگی مهم حلقه‌های آموزشی عرفا و صوفیه در تاریخ تمدن اسلامی را می‌توان گستره و شمول مخاطب، تنوع و تعدد مسائل و مباحث، اهتمام به آداب علم‌آموزی و تعالی معنوی و درنهایت توجه به نگارش و تالیف آموخته‌ها دانست.

- ویژگی شمول مخاطب در سبک تعلیمی عارفان مسلمان: چنان که متون و منابع اصلی عرفان اسلامی گواه است، در حلقه‌های آموزشی عرفا از اقشار و گروه‌های مختلف مشاهده می‌شد و جالب آنکه در کنار مردان صوفی، زنان صوفی نیز در تعلیم، تعلم، تدریس و تشکیل حلقه‌های علمی مشارکت داشتند. «عین‌الفضات» از «عنیده»، جدّه‌ابوالخیر تیناتی اقطع یاد می‌کند که از زن و مرد پانصد شاگرد داشت و یا «عایشه نیشابوری» حلقه شاگردانی داشت و برای آنان به وعظ می‌پرداخت (عین‌القضات، ۱۹۲۶: ۴۲). به‌علاوه مشاهده القاب و یا گروه‌های اجتماعی مرتبط با عرفان و تصوف بر اساس فتوت‌نامه‌ها و القاب و شغل‌های ذکرشده برای صوفیان نیز نشانگر توسعه مخاطبین حلقه‌های آموزشی و تربیتی عرفاست. به‌عنوان نمونه در کتاب «نفحات‌الانس» «جامی» که به بررسی و معرفی ۳۱۸ نفر از صوفیان پرداخته است، اشتهار ۸۸ نفر با توجه به‌عنوان شغلی و حرفه‌ایست که در آن تخصص داشته و از آن ارتزاق می‌کردند. به‌علاوه می‌توان ۵۹ حرفه و شغل مختلف نیز از ترجمه‌های مطرح‌شده استخراج نمود (سلمانی، ۱۳۹۵).

- **تنوع و گستردگی مسائل مورد بحث:** از دیگر ویژگی‌های این حلقه‌ها است. آموزش قرآن و تفسیر همواره به‌عنوان مهم‌ترین محور آموزش و تربیت، در تمام حلقه‌های علمی و آموزشی صوفیان، خانقاه‌ها، رباط‌ها و زاویه‌ها، تکیه‌ها و سایر اجتماعات مرتبط به صوفیه مورد توجه قرار داشت. به‌عنوان نمونه، می‌توان به جلسات درس قرآن و تفسیر قرآن خواجه عبدالله انصاری اشاره کرد (میبدی، ۱۳۷۱: ۱/۱). خواجه هروی همچون بسیاری دیگر از صوفیان مباحث طریقی و سلوکی را به‌طور خاص با محوریت قرآن آموزش می‌داد، آغاز صد منزل منازل‌السائرین با صد آیه و تفسیر و تحلیل هر منزل حول تفسیر و تأویل همان آیه به‌روشنی محوریت قرآن در ابعاد مختلف تصوف و زندگی صوفیان را می‌رساند. علاوه بر قرآن و حدیث فقه و شریعت نیز مورد توجه قرار داشت. گرچه برخی طریقه تصوف را جدا از فقه و در برخی موارد معارض با شیوه عرفا می‌دانند و علی‌رغم وجود گروه‌های غیر اصیل این جریان که اعتنایی به شریعت و فقه نداشتند، ولی مطالعه متون اصلی و زندگی بزرگان جریان عرفان و تصوف نشان از تقید تام آنان به فقه و شریعت حتی جزئیات و مستحبات دارد. از جنید بغدادی نقل شده که: «این طریقت ما مضبوط به کتاب و سنت است، هر کس قرآن را حفظ نکند و حدیث ننویسد و فقه نیاموزد بدو نباید اقتدا کرد» (اصفهانی، بی‌تا: ۲۵۴، عطار نیشابوری، ۱۴۳۰: ۴۳۷، کاشانی، ۱۳۸۰: ۳۵۶، مولوی، ۱۳۷۸: ۱۲۱، دفتر پنجم مقدمه و قشیری، ۱۳۷۴: ۴۳). به‌جرات می‌توان گفت، هیچ صوفی را نمی‌توان یافت که منکر فقه و شریعت بوده و یا به تخطئه آن اقدام کرده باشد و در لزوم فراگیری آن انکاری داشته باشد (حلبی، ۱۳۹۳: ۳۰۳). بنابراین یکی از موضوعات مورد بحث در حلقه‌های علمی آموزش عرفا مباحث فقهی بود. به‌عنوان نمونه نقل شده که ابوسعید ابوالخیر بر بوعلی فقیه، تفسیر، علم اصول و اخبار رسول (ص) را می‌خواند (میهنی، ۲۰۰۷: ۲۴).

علاوه بر آموزش‌های تئوری، آموزش مسائل ورزشی و نظامی هم مورد توجه قرار داشت. فتوت‌خانه‌ها یا خانقاه‌های فتیان از نهادهای مشابه خانقاه محسوب می‌شدند که در آنجا فعالیت‌های ورزشی و حتی آموزش تمرینات نظامی معمول بود (کیانی، ۱۳۸۹: ۲۵۸).

اهتمام توأمان به آداب علم‌آموزی و تعالی معنوی: تمام انواع آموزش‌های مورد اشاره، در طرح کلی پالایش معنوی و اخلاقی می‌گنجد. مباحثی که در اهتمام به آداب علم‌آموزی و در موازات آن، اخلاق‌گرایی، قابل مشاهده است. به‌عنوان نمونه غزالی در این خصوص آداب متعددی را چه در خصوص کسب علم و وظایف اخلاقی خاص هر یک از ارکان مرتبط با نهاد آموزشی را بیان می‌دارد. آداب معلمی (غزالی، ۱۴۱۶: ۳۹۸) و بایسته‌های اخلاقی و رفتاری شایسته معلم، مدرس و مربی (غزالی، ۱۴۱۶: ۵۱۶) و همچنین آداب متعلمی و دانشجویی و بایسته اخلاقی مورد نیاز او... (غزالی، ۱۴۱۶: ۳۹۸ و ۵۱۵).

آفتاب آمد دلیل آفتاب: به‌یقین اهتمام به نگارش و تالیف کتب را می‌توان اوج نگرش تمدنی عارفان و خدمت فرهنگی و تمدنی جریان عرفان و تصوف اسلامی در گذشته دانست. حقیقتی که بدرستی ناقض نظریه علم‌ستیزی عارفان است. میراث مکتوب عرفای مسلمانان نشان می‌دهد، نگاشته‌های این جریان، موضوعات مختلفی اعم از علوم اسلامی و علوم تجربی را دربر می‌گیرد.

الف: علوم اسلامی

خاستگاه درون دینی عرفان و پایداری آنان به شریعت، دین و معارف اسلام و همچنین ابتدای مسائل نظری، معرفتی، عملی و سلوکی آنان بر مبانی دینی، موجب توجه این جریان به شاخه‌های مختلف علوم اسلامی شد. علوم‌ی مانند عرفان، تفسیر، حدیث و فقه از آن جمله است.

یکی از موضوعات و شاید اصلی‌ترین موضوعی که عارفان و صوفیان در آن به نگارش و تألیف پرداخته‌اند، مبانی عرفان آنچه در ساحت نظری و چه در ساحت عملی و مبانی سیر سلوک عرفانی، اجتماعی و اخلاقی در شیوه‌ها و اسلوب مختلف به چشم می‌خورد. کثرت مکتوبات و اهتمام جدی عرفا و صوفیه به نگارش نظریه‌هایی که ناظر به دوری جریان عرفان و تصوف از مباحث علمی است، را مورد تردید قرار می‌دهد و می‌تواند اثبات نقش و نگاه تمدنی جریان عرفان و تصوف باشد. گستره فعالیت جریان معنویت اسلامی در حوزه قرآن و تفسیر به حدی است که، به شکل‌گیری یک مکتب مستقل در تفسیر قرآن با عنوان تفسیر

عرفانی یا باطنی انجامید. کثرت کتب تفسیری نگاشته شده در میان صوفیان با شیوه‌ها و اسلوب‌های متعدد، از تفسیر یک آیه، یک سوره، یک جز تا تفسیر کامل قرآن کریم، چنان خیره‌کننده است که غور در آن نیازمند بحثی مستقل است. «تفسیر سهل تستری»، «تفسیر رویم»، «تفسیر سوره اخلاص» از غزالی، «لطایف الاشارات قشیری»، «تفسیر خواجه عبدالله انصاری»، «کشف الاسرار میبدی»، «عرایس البیان روزبهان بقلی»، «تفسیر نجم الدین کبری»، «تفسیر نجم الدین دایه»، «تفسیر سوره الفاتحه فناری» و ... نمونه‌هایی از گونه‌های تفسیری مورد اشاره است.

علاوه بر کتب خاص تفسیری جریان معنویت‌گرا، سایر متون صوفیه نیز از تفسیر قرآن بی‌بهره نیستند. به‌عنوان نمونه «مثنوی مولوی» طبق برخی نظرات به حدود سه هزار آیه از قرآن اشاره داشته و از مفاهیم قرآنی بهره برده است (خرمشاهی، ۱۳۹۷). رهبر انقلاب که در میان صاحب‌نظران و اهالی قلم، ادبیات و هنر به‌عنوان صاحب‌نظر مطرح‌اند، درباره مثنوی نظر قابل‌تأملی دارند: «یک بخش مهمی از شعر آئینی ما می‌تواند متوجه مسائل عرفانی و معنوی بشود و این هم یک دریای عظیمی است. شعر مولوی را ببینید. خودش (مولوی) می‌گوید: و هو اصول اصول الدین. واقعاً اعتقاد من هم همین است. یک‌وقتی مرحوم آقای مطهری از من پرسیدند نظر شما راجع به مثنوی چیست، همین را گفتم. گفتم به نظر من مثنوی همین است که خودش گفته: و هو اصول... ایشان گفت کاملاً درست است، من هم عقیده‌ام هستم» (دیدار شاعران شهر یور سال ۸۷).

نه تنها قرآن و تفسیر بلکه حدیث و علوم مرتبط با آن نیز از موضوعاتی است که عرفا و صوفیه همواره بدان اهتمام داشتند. نقل حدیث و روایت، اجازه روایت، نگاشتن کتب روایی، شرح روایات و استفاده از مفاهیم روایات در آثار عرفانی چه آثار منظوم و چه در آثار منثور همواره مورد توجه بوده است (سلمی، ۱۴۲۴: ۴۳۴، بغدادی، ۱۴۱۷: ۸/۱۴۵).

به عبارتی جریان معنویت اسلامی، نه تنها از قواعد علمی روزگار در استفاده از میراث اسلامی بهره می‌برد، بلکه به این میراث افزوده‌های روشی و متنی را افزود.

«شرح نهج البلاغه» ابن میثم بحرانی (۶۷۹ ق) کتابی حدیثی و نخستین نمونه در آمیختگی یا نزدیکی تشیع و تصوف به هم شمرده می‌شود (الشیبی، ۱۳۸۷: ۹۶ و تهران، ۱۴۰۳: ۱۴/۱۴ و

ابن میثم، ۱۴۱۷: ۲). برخی شخصیت‌های عرفان و تصوف، تبحر در روایت و حتی اجازه روایت نیز داشته که می‌توان از «ابونصر عبدالرحیم»، «ابوسعید عبدالواحد» از فرزندان قشیری (قشیری، ۱۳۷۴: ۵۲) و همچنین «ابومنصور اصفهانی صوفی حنبلی» نام برد که آثار متعددی در حدیث و فقه دارد (پورجوادی، ۱۳۶۸: ۱۰). دو کتاب «المکنون فی حقایق الکلم النبویه» و «المفاتیح فی شرح المصابیح» را نیز می‌توان نوشتارهای حدیثی دانست که توسط شیخ روزبهان بقلی نوشته شده‌اند.

اهتمام عارفان و صوفیان راستین به فقه و شریعت، علاوه بر اینکه در بررسی سیره، منش و اشتها برخی از آنان به عنوان فقیه قابل توجه است (محمد ولد، ۱۳۸۲: ۲ / ۳۳۱، سلمی، ۱۴۱۴: ۹، مناوی، ۱۹۹۹: ۲ / ۱۸۷، سلمی، ۱۴۲۴: ۱۴۸ و ۳۳۰، عطار نیشابوری، ۱۴۳۰: ۷۲۶، اصفهانی، بیتا: ۲۳/۱۰، همدانی، ۲۰۰۷: ۷، موصلی، ۱۴۲۷: ۲ / ۱۵۶، جیلانی، ۱۴۲۸: ۳۵۶، مهائمی، ۱۴۲۸: ۱۸، عطار نیشابوری، ۱۴۳۰: ۹۷، یافعی، ۱۴۲۴: ۱ / ۴۳۵، مناوی، ۱۹۹۹: ۱ / ۲۲۶ و ۱ / ۲۲۸ و ۱۷۲/۲)، در برخی از نگاه‌های به‌جامانده نیز اهتمام به فقه و اصول به‌خوبی نمود دارد. کتاب‌های «الموشح فی المذاهب الاربعه» و «ترجیح قول الشافعی بالدلیل والمفتاح فی علم اصول الفقه»؛ نوشته «شیخ روزبهان بقلی» و «السیط فی الفروع»، «السیط و الوجیز» غزالی و ... نمونه‌ای از نوشتارهای فقهی اصولی این جریان است.

ب: علوم تجربی

منظور از علوم تجربی، دانشی است که منشأ آن متون دینی اسلامی نیست. جریان معنویت اسلامی در این عرصه نیز همانند علوم اسلامی نگاه‌های گران‌قدری به‌جای گذاشته است. طب یکی از این نمونه‌هاست. از جمله صوفیان طبیب می‌توان به «ضیاءالدین مسعود طبیب بن مصلح کازرونی» و «قطب‌الدین مسعود شیرازی» (۶۳۴-۷۱۰ق) اشاره داشت. «تحفة السعدیه» که شرحی بر کتاب «قانون» ابن سینا است، همچنین «رساله فی بیان الحاجه الی الطب و آداب الاطباء وصیائهم»، از نگاه‌های آنان است (قرجانلو، ۱۳۸۰: ۱ / ۸۴). «بهاء ولد» پدر مولوی نیز یکی از عرفایی است که نوشته‌های او از تخصص و آشنایی او با طب و داروشناسی خبر می‌دهند (بلخی، ۱۳۸۲: ۲ / ۳۰-۳۲، ۱۴۵، ۱۵۳).

ادبیات، فلسفه، نجوم و هیئت، ریاضیات و هندسه از دیگر موضوعاتی است که در نوشتارهای عارفان و صوفیان، آثار متعددی را به خود اختصاص داده‌اند. «آثار البلاد و اخبار العباد» زکریای قزوینی در تاریخ و جغرافیا و «عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات» اثر زکریای قزوینی با موضوع جانورشناسی، از آن جمله است.

دیگر کارکردهای تمدنی جریان معنویت‌گرای اسلامی

سوال دیگری که در تحلیل کارکردهای تمدنی جریان عرفان و تصوف اسلامی، نیازمند پاسخ‌گویی و بررسی است چگونگی اثرگذاری و یا به عبارتی کارکردهای تمدنی عرفان و تصوف اسلامی است. به عبارت دیگر، آیا در کارنامه عرفان و تصوف خدمات تمدنی و حمایتی در عرصه علم و دانش وجود دارد یا خیر؟

ساخت و تجهیز مراکز علمی و خدماتی

خانقاه‌ها، لنگرها، زاویه‌ها، دویزه‌ها، تکیه‌ها و حتی مقابر اکابر عرفا و صوفیه همواره مورد توجه و محل اجتماع صوفیان بوده و در طول زمان کارکردهای تمدنی متعدد دیگری نیز می‌یابد. مراکز و مکان‌های تجمع عارفان و صوفیان به‌ویژه خانقاه در طول حیات خود، یکی از کانون‌های تعلیم و تربیت اسلامی بوده است (کیانی، ۱۳۸۹: ۳۶۹). سایر خدمات این مراکز به‌ویژه بعد از حمله ویرانگر مغول و از بین رفتن ساختارها و سازمان‌های سیاسی اجتماعی نمود بیشتری پیدا می‌کند (نصر، ۱۳۹۲: ۶۷). به‌عنوان نمونه، خانقاه‌ها جهت سکونت دانشجویان جهانگرد و برخی از دانشمندان مسافر و یا برای سکونت افرادی که هنوز در شهرها جایی پیدا نکرده، ارائه خدمت می‌کرد و با فراهم کردن خوراک، پوشاک و مسکن، آرامش‌خاطری جهت کسب علم می‌داد (نصر، ۱۳۹۳: ۳۷۰).

نهضت کتابخانه‌سازی

از مسائل بسیار مهم در پیشرفت و توسعه علوم در اختیار داشتن منابع کتب و آثار علمی و به عبارتی کتابخانه است. کتابخانه‌های متعدد در سرتاسر قلمرو اسلامی با عناوین دیگری چون، «دارالعلم» یا «بیت الحکمه» نیز شناخته می‌شود. جریان معنویت اسلامی نیز از این مهم

غافل نبوده و به ساخت کتابخانه اهتمام داشته‌اند. تقریباً در غالب خانقاه‌ها، به اقتضای موقعیت و محلش کتابخانه‌ای بزرگ یا کوچک وجود داشت (کیانی، ۱۳۸۹: ۳۸۲). در دیوان سنایی از کتابخانه‌ای نام برده می‌شود که «محمد بن منصور» در کنار خانقاه بنا کرده بود (سنایی، ۱۳۸۱: ۱۰۷۴). همچنین در خانقاه «ابی القاسم علی بن حسن» نیز کتابخانه‌ای وجود داشت (العتبی، ۱۳۷۴: ۱۸). «یاقوت حموی» از کتابخانه‌ای در خانقاه مرو نام می‌برد که در آن بالغ بر دویست جلد کتاب ارزشمند وجود داشته و وی از آن‌ها استفاده نموده است (حموی، ۱۹۹۵: ۵ / ۱۱۴). در رباط زوزنی نیز کتابخانه‌ای بود که «ابن نجار» متولی آن بود (ابن فوطی، ۱۹۶۲: ۴ / ۲۵۳). در رباط «سیده زمره خاتون» نیز کتابخانه وجود داشته و بالغ بر ۴۷۰ جلد کتاب در آن وجود داشته است (کیانی، ۱۳۸۹: ۳۸۳) و همین‌طور در خانقاه «سمیسطیه» دمشق نیز کتابخانه‌ای و از کتبی در موضوعات گوناگون سخن به میان آمده است (الدمشقی، ۱۴۱۰: ۱ / ۱۱۵). کتابخانه غنی «اسماعیل بن نجید» از اساتید سلمی نیز یکی دیگر از این کتابخانه‌هاست (سلمی، ۱۳۶۹: ۳ / ۴۴۳).

این، تنها بخشی از کتابخانه‌هایی است که توسط جریان معنویت اسلامی احداث و مورد استفاده قرار می‌گرفت. گزارش‌هایی نیز از اشتغال برخی از بزرگان اهل عرفان در کتابخانه به‌عنوان کتابدار نیز به چشم می‌خورد. به‌عنوان نمونه، «سیدمحمد کاظم» معروف به «سیدقاضی» از شاگردان «میرسیدعلی همدانی»، کتابدار کتابخانه استادش بوده است (ریاض، ۱۳۷۰: ۸۸). توجه به دو نکته ضروری است اول آنکه؛ کاغذ و کتاب، کالایی بسیار گران‌قیمت بود و از این رو، سرمایه‌گذاری برای کتابخانه نیازمند اندیشه‌ای متعالی و خرد دوست است و دوم آنکه؛ چگونه جریانی به علم ستیزی متهم می‌شود درحالی‌که مهم‌ترین نماد علم، یعنی کتاب و کتابخانه، از جمله میراث‌های غیرقابل انکار آن‌هاست.

اشتغال در فن آوری‌های خرد پایه

در تاریخ تمدن اسلامی یکی از اموری که در رشد چشمگیر علم، دانش و توسعه علوم تأثیر بسزایی داشت، ورود صنعت کاغذسازی و نشر کتاب بود. پیش از آن، متون اداری و یا نوشته‌های مقدس بر روی پاپیروس (قرطاس) و یا پوست نگاشته می‌شد، اما پس از رسیدن

مسلمانان به دروازه‌های چین و آشنایی آنان با ساخت کاغذ، رفته‌رفته این دست آورد، جای خود را به سایر نوشت‌افزارها داد و کارگاه‌های ساخت کاغذ، در اقصی نقاط سرزمین اسلام برپا گشت و بالتبع بسیاری در این صنعت مشغول به کار شدند. نیاز مسلمانان به نوشتن به‌خصوص حفظ اسناد دولتی، باعث شد تا ایجاد کارگاه‌های تولید کاغذ و تعلیم شیوه ساخت آن، چنان پیشرفت کند که حرفه جدیدی به نام «وراقی» یا «کاغذگری» به وجود آید. وراقون علاوه بر آنچه از چینیان آموخته بودند، خودشان تغییراتی در ساخت به وجود آورده و کاغذ را از کتان و پنبه نیز تولید کردند. صنعت «وراقت» برگرفته واژه‌ای عربی است که به معنای کاغذتراشی، کتاب‌نویسی و کاغذفروشی (معین، ۱۳۸۲، ذیل وراقت)، ورقساز، نویسنده، صحاف (دهخدا، ۱۳۴۵: ذیل وراق) و درنهایت نسخه‌بردار به‌کاررفته است (شبلی، ۱۳۷۶: ۳۵۳).

این حرفه و صنعت، در میان جریان عرفان و تصوف اسلامی نیز ورود کرده و علاوه بر این‌که در میراث مکتوب عرفان و تصوف مطالبی در مورد آنچه در خصوص تمجید و تعریف از این حرفه (غزالی، بیتا؛ ۵/ ۱۱) و چه در بیان بایدها و نبایدها یا به عبارتی اخلاق حرفه‌ای صنعت وراقی مشاهده می‌شود، افرادی نیز که در زمره عرفا و صوفیه شناخته می‌شوند به این حرفه اشتغال داشته به‌گونه‌ای که وراقی صفتی برای شناسایی آنان بود. به‌عنوان نمونه «أبوأحمد الوراق الصوفی نیشابوری»، «أبوالقاسم الأنصاری» از شاگردان قشیری، «ابونصر وراق»، (ابراهیم نمله، ۱۹۹۵: ۱۰۰)، «أبو بکر وراق، محمدبن عمر حکیم ترمذی بلخی»، عارف ایرانی سده سوم قمری (سلمی، ۱۴۲۴: ۲۱۶، انصاری، ۱۳۸۹: ۲۶۱-۲۶۲، عطار، ۱۴۳۰: ۸۷/ ۲) و ... اشاره کرد.

حضور در امری که یکی از فناوری‌های دوره خود به شمار رفته و درعین حال مرتبط با جریان علم و خرد است، نشانی دیگر از بی‌مبنا بودن علم‌ستیزی عرفا و متصوفه است.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

به‌رغم نگاه‌های گزنده، انتقادات تند و فضای منفی ایجادشده پیرامون جریان عرفان و تصوف اسلامی، که ناشی از عملکرد ناقص اقلیتی ناچیز و متحجر در این جریان است،

گزارش‌های تاریخی فراوانی حاکی از خدمات گسترده عارفان و متصوفه به تمدن اسلامی و به‌خصوص حوزه علم است. سوال نخست پژوهش یعنی؛ اتهام علم‌ستیزی عارفان مسلمان، آنجا رنگ می‌بازد که علاوه بر حضور دانشمندان نامدار در حلقه‌های عرفانی، سازواری و سازگاری و حتی تشویق این جریان به یادگیری و افزودن آموزه‌ها را شاهدیم و در پاسخ به سوال دوم یعنی؛ نقش تمدنی عارفان نیز نشان دادن ابعاد فرا روی استعداد‌های شگرف عارفان از یک حوزه و ساحت دانشی به افق‌های مختلف علمی، اعم از اسلامی و تجربی و نیز در بر گرفتن مخاطبین متنوع، از اصناف و گروه‌های گوناگون و درنهایت به‌جا نهادن میراثی مانا و مکتوب (کتاب)، در عناوین متعدد، به کارکردهای تمدنی عارفان اهتمام شد. استفاده‌های دانش‌محور از خانقاه‌ها و مراکز موازی در کنار حضور عرفا و صوفیه در مشاغل مرتبط، نظیر وراقی و نساخی و درنهایت اهتمام به نهضت کتابخانه سازی، توأم کردن علم و عمل، دانش و معنویت، اخلاق نظری با رفتار و سلوک معنوی ابعاد الگویی این جریان عظیم و میراث قویم اسلامی را می‌نمایاند.

واقعیتی که موجب ترسیم الگویی کاربردی از هم‌آوایی علم و اخلاق، دانش و معنویت شده و نشان می‌دهد حتی اقلیتی مورد اتهام، به‌واسطه نور علم در مجاورت اخلاق و معنویت، به جریان تاریخی تمدنی خود ادامه داده‌اند.

منابع

- ابن خمیس الموصلی، حسین بن نصر (۱۴۲۷)، مناقب الأبرار و محاسن الأخیار فی طبقات الصوفیة، بیروت: دار الکتب العلمیة چاپ اول.
- ابن فوطی، عبدالرزاق ابن احمد (۱۹۶۲)، تلخیص مجمع الادب فی معجم اللقب، دمشق: وزارة الثقافة والارشاد القومي.
- ابن میثم بحرانی، میثم بن علی (۱۴۱۷)، شرح نهج البلاغه، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.
- ابن سینا، ابوعلی حسین ابن عبدالله (۱۴۱۳)، الاشارات و التنبیها، تحقیق سلیمان دنیا، بیروت: نشر موسسه نعمان.
- الاصبهانی، ابو نعیم احمد بن عبدالله (بی تا) حلیة الاولیاء و طبقات الاصفیاء، قاهره: دار ام القراء للطباعة و النشر.
- آقابزرگ تهرانی، محمد محسن (۱۴۰۳)، الذریعة الی تصانیف الشیعه، بیروت: دارالاضواء.
- انصاری، خواجه عبدالله (۱۳۸۹)، مجموعه رسائل خواجه عبدالله انصاری، مشهد: توس.
- بلخی (مولوی)، جلال الدین محمد (۱۳۷۸)، فیه مافیہ، عطار و فردوسی، تهران:.....
- بلخی (مولوی)، جلال الدین محمد (۱۳۸۰)، مثنوی معنوی، تهران: انتشارات ققنوس، چاپ پنجم.
- بلخی، بهاء الدین محمد (۱۳۸۲)، معارف، تهران: انتشارات طهوری، چاپ سوم.
- پورجوادی، نصرالله (۱۳۶۸)، «ابومنصور اصفهانی صوفی حنبلی»، معارف، شماره ۱۶ و ۱۷، صفحات
- توسلی، حمیدرضا (۱۳۷۶)، «آشنایی با خانقاههای تاریخی ایران»، در مجموعه مقالات اولین کنگره تاریخ معماری و شهرسازی. تهران: سازمان میراث فرهنگی،
- حلبی، علی اصغر (۱۳۹۳)، تاریخ تصوف و عرفان، تهران: نشر زوار.
- حلّی، سیدابن طاووس (۱۴۰۶)، فلاح السائل و نجاح المسائل، قم: بوستان کتاب.
- حموی، یاقوت بن عبدالله (۱۹۹۵)، معجم البدان، بیروت: دار صادر، ط دوم.
- خرماشاهی، بهاءالدین (۱۳۹۷) قرآن و مثنوی (فرهنگواره تاثیر آیات قرآن در ابیات مثنوی)، قطره، تهران،
- خطیب بغدادی، احمد بن علی (۱۴۱۷)، تاریخ بغداد، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۵۴)، لغتنامه، زیر نظر محمد معین و سیدجعفر شهیدی، تهران: دانشگاه تهران.
- راوندی، مرتضی (۱۳۸۲)، تاریخ اجتماعی ایران، تهران: انتشارات نگاه، چاپ دوم.

- رضایی، مهدی و همکاران (۱۳۹۳)، «علل و انگیزه‌های مشارکت اجتماعی صوفیان»، پژوهش‌های ادب عرفانی، سال هشتم شماره اول، صفحات
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۹۴)، ارزش میراث صوفیه، تهران: امیر کبیر، چاپ هفدهم.
- سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدودبن آدم (۱۳۸۱)، دیوان حکیم سنایی، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، تهران: نشر آژدمهر.
- سهروردی، شهاب‌الدین ابو حفص (۱۴۲۷)، عوارف المعارف، قاهره: مکتبه الثقافه الدینیة، چاپ اول.
- سهروردی، عبدالقاهر بن عبدالله (۱۳۶۳)، آداب المریدین، تهران: نشر مولی.
- سیدین طاووس (۱۴۲۱)، سعدالسعود، محل نشر: انتشارات دلیل، طبع اول
- شبلی، احمد (۱۳۶۹)، تاریخ آموزش در اسلام، ترجمه محمدحسین ساکت، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- شیرازی، قطب‌الدین (۱۳۶۹)، دره التاج، تهران: حکمت، چاپ سوم.
- قونوی، صدرالدین (۱۴۱۶)، المراسلات بین صدر الدین القونوی و نصر الدین طوسی، بیروت: وزارت مرکزی علوم و فن آوری آلمان، چاپ اول.
- ضیایی، سیدعبدالحمید (۱۳۹۰)، در غیاب عقل، تهران: فکر آذین.
- طباطبایی، سیدجواد (۱۳۸۹)، زوال اندیشه سیاسی در ایران، تهران: کویر، چاپ نهم.
- العتبی، محمد عبدالجبار (۱۳۷۴)، تاریخ یمینی، ترجمه ناصح بن ظفر جرفادقانی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- عطار نیشابوری، فرید الدین (۱۴۳۰)، تذکره الأولیاء، دمشق: دار المکتبی، چاپ اول.
- غزالی، ابوحامد محمد، (بی‌تا)، إحياء علوم الدین، بیروت: دار الکتب العربی، چاپ اول.
- غزالی، ابوحامد محمد، (۱۳۸۳)، کیمیای سعادت، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ یازدهم.
- غزالی، ابوحامد محمد (۱۴۱۶)، مجموعه رسائل امام غزالی، بیروت لبنان: دارالفکر.
- غنی، قاسم (۱۳۸۹)، تاریخ تصوف در اسلام، تهران: نشر زوار.
- فیاض، ابراهیم و همکاران (۱۳۹۳)، «تصوف و جامعه‌شناسی توسعه‌نیافتگی در ایران»، مطالعات الگوی پیشرفت اسلامی و ایرانی، شماره ۴، صفحات...
- کاشانی، محمودبن علی عزالدین (۱۳۹۰)، مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، تهران: نشر علمی.
- کرباسیان، اکبر (۱۳۸۰)، «تقابل و تعارض تصوف با توسعه»، گزارش، شماره ۱۲۴، صفحات...

- کسروی، احمد (۱۳۴۸)، ورجاوند بنیاد، تهران: فرخی.
- دانش‌پژوه، محمدتقی (۱۳۴۷)، روزبهان نامه، تهران: انجمن آثار ملی، چاپ اول.
- معین، محمد (۱۳۷۱) فرهنگ فارسی معین، تهران: ورشان.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۸۱)، جلوه حق: بحثی پیرامون صوفیگری در گذشته و حال، قم: مدرسه الامام علی بن ابی طالب (ع)،
- ملاصدرا، صدر المتالهین شیرازی (۱۳۹۲)، حکمت متعالیه اسفار عقلی اربعه، تهران: نشر مولی.
- نصر، سیدحسین (۱۳۸۳)، سنت عقلانی اسلامی در ایران، تهران: قصیده سرا، چاپ دوم.
- نصر، سیدحسین (۱۳۵۲)، سه حکیم مسلمان، ترجمه احمد آرام، تهران: انتشارات فرانکلین، چاپ دوم.
- نصر، سیدحسین (۱۳۹۳)، علم و تمدن در اسلام، ترجمه احمد آرام، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- نصر، سیدحسین (۱۳۹۷)، نظر متفکران اسلامی درباره طبیعت: خلاصه ای از آراء اخوان صفا و بیرونی و ابن سینا راجع به جهان، تهران: دانشگاه تهران.
- نصیرالدین طوسی، محمدبن محمد (۱۳۹۶)، اوصاف الاشراف، تهران: آیت اشراق
- نمله، علی بن ابراهیم (۱۹۹۵)، الوراقه و اشهر اعلام الوراقین، مدینه منوره: مطبوعات مکتبه ملک فهد، چاپ اول.
- نیکلسون (۱۳۷۵)، تصوف اسلامی و رابطه انسان با خدا، ترجمه محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران: سخن.
- ابن منظور، محمدبن مکرم جمال الدین (۱۴۱۴)، لسان العرب، بیروت: دارصادر.
- وب سایت: <https://www.khamenei.ir>